

# چرا معاون اداره شدم؟

مجید علیپور

از من خواسته‌اند بنویسم چه شد که معلمی را به‌عنوان شغل انتخاب و آن را ادامه دادم؟ اما به نظرم رسید درباره این بنویسم که چه شد وارد مسئولیت‌های ستادی شدم!

منی که گمان می‌کردم (و همچنان گمان دارم) شیفته کلاس درس و هم‌نفسی با دانش آموزان هستم، چه شد که حضور مستقیم در جمعشان (با همه لذت‌ها و دردسرهایش) را رها کرده و پشت میز نشینی را انتخاب کردم؟ با این‌که نیک می‌دانستم حقوق و مزایای یک فرد ستادی در آموزش‌وپرورش، تفاوت معناداری با حقوق و مزایای یک معلم گج به دست ندارد و چه بسا از منطری دیگر، جز هزینه و ضرر هم نباشد. چرا که نیروی ستادی در آموزش‌وپرورش برخلاف معلمان و مدرسان دانشگاه و همچون سایر کارمندان ادارات و نهادها (در شهرستان‌ها) می‌بایست از ۷:۳۰ صبح تا ۲:۳۰ ظهر در محل کارش حضور داشته باشد و جز جمع‌ها و تعطیلات رسمی، نمی‌تواند به امور شخصی و خانوادگی خود برسد. درحالی‌که جمعیت بزرگی از معلمان تنها ۲۴ ساعت در هفته موظف به حضور در مدرسه و تدریس و باقی ایام هفته یا اوقاتی طولانی از سال را فارغ از این مسئولیت هستند. ساعات اضافه‌کاری ماهانه برای نیروهای ستادی در آموزش‌وپرورش هم چنان وضعیت غیرقابل قبولی دارد که کمترین جذبه‌ای برای نیرو جهت حضور در سمت‌های اداری نمی‌تواند داشته باشد. آزادی عمل و استفاده از قوه ابتکار و استعداد در امور محوله هم برای نیروی ستادی به‌شدت پایین است و اکثر آن‌ها بعد از مدتی متوجه می‌شوند که دچار روزمرگی شگرفی شده‌اند که کمترین شباهتی به سرزندگی و طراوت حضور در مدرسه با آن کلاس‌های شلوغش ندارد. همه این‌ها و مواردی به‌مراتب بیش از آنها باعث می‌شود تا نیروها انگیزه چندانی برای حضور و تداوم فعالیت در ادارات نداشته باشند و شناسایی و به‌کارگیری نیروهای توانمند برای حضور در پست‌های کارشناسی همواره چالشی بزرگ برای مدیران ادارات آموزش‌وپرورش باشد.

طی این چندسال هرگاه به توانمندی همکاری برای حضور در سمت‌های اداری پی‌برده و در پی دعوت از او برای پذیرش مسئولیتی در ادارات برآمده‌ام، به دلایلی که گفته شد (تفاوت درآمدی حداقلی و از دست دادن آزادی عمل در ازای پذیرش پشت‌میزنشینی) عموماً از قبول پیشنهادهای عذرخواستند. (بدیهی است که جماعت شیفته میز و

دفترودستک از این بحث به کلی خارج اند.)

اما چه شد که پذیرفتم کنج دل‌نشین و بی‌دردسر مدیریت پژوهش‌سرای دانش‌آموزی در یک منطقه کوچک را بابت حضور در سمت معاونت آموزشی رها و در سمتی جدید فعالیت کنم؟ به گمانم پاسخ به این پرسش می‌تواند برای بسیاری از همکاران عزیزم بابت انتظاری که از ادارات و صاحب‌منصبان آموزشوپرورش دارند هم جالب باشد و شاید بتواند باب گفت‌وگویی پیرامون انتظارات متقابل معلمان و صاحب‌منصبان ستادی را باز کند.

به یاد دارم در جلسه مصاحبه جهت انتصاب در پست یادشده زمانی که پرسیدند: «چرا می‌خواهید در سمت معاون آموزشی منطقه قرار گیرید؟» از آنجا که مدتی به همین مساله فکر کرده و با خودم درباره‌اش کلنجار رفته بودم؛ با اطمینان پاسخ گفتم: «تا آن همکاری که در فلان مدرسه دوردست، به کلاس می‌رود مطمئن باشد یکی در اداره هست که هوایش را دارد!!؟»

اعتراف می‌کنم بیان چنین ادعایی، نه تنها حکایت از اعتمادبه‌نفس کاذب و چه بسا خودشیفتگی شخص دارد بلکه نشان می‌دهد مدعی تا چه اندازه دچار خلط در مسئولیت‌ها و شرح وظایف میان بخش‌های رفاهی با آموزشی بوده است.

به درستی گفته‌اند نوع نگاه اشخاص زمانی که مسافر یک اتومبیل هستند با زمانی که پشت فرمان همان اتومبیل قرار می‌گیرند، تفاوت ماهوی پیدا می‌کند و این حقیقتی است که چه در مقام سیاست‌گذاری و چه اجرا خود را نشان می‌دهد. تا جایی که باعث می‌شود منتقدان و مدعیان دیروز در موقعیتی قرار گیرند که وادار شوند محدودیت‌ها، مخاطرات و مشکلات طی مسیر را از چشم‌اندازی جدید بنگرند و با مسائلی روبه‌رو شوند که پیش از آن برایشان حاوی معنای خاصی نبود. مسئله‌ای که من مدعی بعد از مدتی دچارش شدم این بود که اصلاً نهاد مدرسه و آموزش و پرورش برای دستیابی به کدام هدف به وجود آمده است؟ و چرا دولت می‌بایست مخارج معلم، مدیر مدرسه، کارشناسان، رؤسای ادارات و... در نهاد عظیمی چون آموزشوپرورش را از جیب جامعه برداشت کند و جامعه هم قانع شود که این هزینه در جای درستی استفاده شده است؟

زننده یاد «رضا بابایی» در یادداشتی به نقل از یکی از شهرداران سابق تهران آورده بود: «وقتی شهردار شدم، گمان می‌کردم که وظیفه من «شهرداری» است؛ اما پس از چند هفته فهمیدم که وظیفه من «شهرداری‌داری» است!» و این همان توهمی است که نگارنده و بسیاری از همکارانم از اتخاذ تصمیمات و سیاستگذاری‌های در آموزش و پرورش

دچارش بودیم و چه بسا هستیم. گویی همانند انتظارات کارکنان شهرداری از شهردار، منتظریم تا هدف از وضع قوانین و صدور دستورالعمل‌ها و ... نگاه داشتن هوای کارمندان و معلمان باشد و هرچه غیرازآن؛ در اولویت‌های بعدی!

درحالی‌که فلسفه وجودی نهاد مدرسه، آموزش و آماده کردن دانش‌آموزان برای حضور در جامعه است. به همین علت هرگونه انتصاب و قبول مسئولیتی و هرگونه سیاست‌گذاری و اجرا در آن می‌بایست براین نکته متمرکز باشد که همه امکانات و ظرفیت‌ها از نیروی انسانی شاغل تا ساختمان‌ها و تجهیزات و... برای آموزش هرچه بهتر، باکیفیت‌تر و کاربردی‌تر نسل فردا در نظر گرفته شده‌اند و اولویت اصلی و قطعی نظام تعلیم و تربیت، نگاه داشتن هوای دانش‌آموزان است و نه کارکنانش.

پرواضح است که بابت خدمتی که ارائه می‌شود انتظار رعایت شئونات شغلی و دریافت دستمزد و مزایای عادلانه هم وجود دارد و حق اعتراض به هر نوع تبعیض ناروا محفوظ می‌ماند اما نکته‌ای که هیچ‌گاه نباید از نظر دور بداریم آن است که هدف اصلی از ایجاد نهاد تعلیم و تربیت، خدمت به دانش‌آموزان (نسل آینده) است و طبعاً پذیرش هر مسئولیتی در این حوزه (از فعالیت در کلاس‌های درس تا حضور در بالاترین مناصب اداری) می‌بایست اطمینان از تداوم و بهبود خدمات ارائه‌شده به آن‌ها باشد.

□□□□□□ □□□□□□ 11 □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ 1401 □□□□□□□□